

جامعه‌شناسی آزادی - The Sociology of Freedom

جلد سوم، بیانیه ای برای تمدن دموکراتیک

توضیح مترجم. من به خاطر عدم آشنائی محتمل خواننده با عبدالله اوچان، پیشگفتارش را با مقدمه ترجمه کردم. همچنین اشاره کنم که در پی دزدین اوچالان، دولت ترکیه سعی کرد با شکستن روحیه وی جنبش کردستان ترکیه را نابود کند. مراد عظیمی

بخش اول: پیشگفتار

جلد سوم ادامه و مکمل جلد اول و جلد دوم: تحت عناوین «بیانیه ای برای تمدن دموکراتیک» «تمدن عصر خدایان نقابدار و سلاطین ماسکدار».

جامعه‌شناسی رهایی سومین بخش مهم از دفاعیه اصلی است که سعی می‌کنم برای دفاع در دادگاه قضائی حقوق بشر اروپا تهیه کنم، واز دادگاه بخواهم پرونده ام دوباره دادرسی شود. ۱. جلد سوم هم ادامه و هم مکمل دو جلد پیشین را فرامی‌گیرد. ۲. هدف دو جلد اول و دوم روشنگری «ماهیت قدرت و مدرنیته سرمایه داری» بودند. قدرت بمثابه ابزار نیرو بر پایه تلاش انسان‌ها قرار گرفته و اساسن با این قصد ساخته شدند تا تولید ارزش اضافی انسان‌های دیگر را تصاحب کنند. دستگاه قدرت در اشکال گوناگون در نهایت مکانیسم‌های سرکوب برای کنترل کار انسان‌ها ساخته شدند. در عصر مدرن دستگاه قدرت به مفهوم سیستم سرمایه داری معنا شده است، و جامعه با این مکانیسم‌های قدرت در توسعه یافته‌ترین شکل اش روبرو می‌شود. در شرایط حاضر، سیستم سرمایه داری به عنوان جهانی شدن سرمایه نیز بیان می‌شود، فزمنحصر به فردی را تشکیل می‌دهد که ما آن را سیستم جهانی قدرت یا دموکراسی می‌نامیم، در مدلی که ما در پی بررسی اش هستیم.

شاید خواننده درباره ارتباط بین دادگاه حقوق بشر اروپا، به عنوان یک دستگاه قضائی فرا ملی تعجب کند، که تنها حقوق فردی را به رسمیت می‌شناسد تا فرد دفاعیه اش را در اختیار دادگاه بگذارد، و آدمی به اسم عبد اله اوچالان را جدا از مسئله مردم کرد داد رسی کند. قطعن یک رابطه برجسته در آن وجود دارد. مهمتراز همه، بدون تحلیل سیستم تمدن بر پایه اروپامحوری، ما نمی‌توانیم سیستم‌های ایدئولوژی، سیاسی و قضائی را به عنوان «نیروی نرم» اروپا معرفی می‌شوند را تحلیل کنیم. در حقیقت، ما تنها می‌توانیم این نیروی نرم را با آزمایش سیستم تمدن اروپا محور کاملن تعبیر کنیم. باید بخاطر داشت که سیستم تمدن اروپائی به نسبت تمام دوران‌های گذشته توسعه یافته‌ترین «سیستم تمدن جهانی» است. فرد شهروند یکی از مهمترین خصوصیات این تمدن محسوب می‌شود. هیچ زمانی در تاریخ گذشته مفاهیم فرد، فردیت و شهروندی این چنین در جامعه اهمیت نداشته است. این دورانی که ما مخالف اش هستیم- مدرنیته سرمایه داری- ساختاری است که جامعه شدیدن در فردیت و فردیت در «جامعه سمبلیک یا نمادین» تحلیل رفته است.

بدین ترتیب، در وضعیتی که گیر افتاده ام نجات از این واقعیت بسیار دشوار (ولی نه غیرممکن)، من درخصوص هویتیم به عنوان یک شهروند جمهوری ترکیه شک دارم. این وضعیت انکارنکردنی مرا در مقابل دشوارترین سیستم قضائی و جزائی تاریخی قرار داده است. جمهوری ترکیه امضاکننده کنوانسیون حقوق بشر اروپا اجرای حکم دادرسی مجدد دادگاه حقوق بشر اروپا را اجرائی کند. از این گذشته، شورای اتحادیه اروپا مسئول نظارت بر اجرای دادرسی حکم صادر کرد که دادرسی سیستم قضائی

ترکیه موافق با نص قضائی دادرسی دادگاه حقوق بشر اتحادیه اروپا بوده است^۳. این تصمیم از جانب کمیسیون اتحادیه اروپا نقض قوانین سیستم قضائی و رسوائی آشکار است. آخرین چند کشور کوچک از اروپای شرقی به عضویت اتحادیه اروپا پذیرفته شدند، تحت فشار دولت های قدرتمند در اتحادیه اروپا و آمریکا اینان تصمیم کمیسیون را تأیید کردند. این شکستن قانون آشکارا با تز قدرت نرم مغایرت دارد. از اینرو، طی یک دهه گذشته، من شانس دادرسی مجدد را نداشتم. در چنین موقعیتی است که به عنوان "فردی از یک دادرسی منصفانه محروم شده ام". من هنوز در زندان ایمرلی در جزیره بورسا واقع در دریای مرمره زندانی هستم، جایی که افراد محکوم به مجازات شدید معمولن زندانی می شوند تا در آنجا بمیرند.

من هرگز شک ندارم از آن موقعی که من از سوریه وارد اروپا شدم و بالاخره در زندان ایمرلی محبوس شوم از سوی اتحادیه اروپا و آمریکا برنامه ریزی شده بود. هم چنین شک ندارم که در این میان، ترکیه نقشی بیشتر از یک نگهبان زندان بازی نکرد. این حقیقتی است عریان، چرا اینقدر پیچیده و طولانی شد؟ شاید بعضی افراد فکر کنند داوری من خیلی تند باشد، ولی، این حقیقت که به دستور ناتو تمام فرودگاه های اروپا به روی پرواز من در ۲ فوریه ۱۹۹۹ از سوریه بسته شدند، گواه قانع کننده ای از دزدیدن هوایی من از سوی این قدرت هاست. در آن موقع روزنامه ها در این خصوص گزارش دادند^۴. از این گذشته، نماینده بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا آشکارا اظهار کرد که مرا دزدیدند و به نایروبی پایتخت کنیا بردند، در اینجا من تحت نظر بودم (تمام نامه ها و کاست های مرا در فرودگاه توقیف کردند) تا اینکه مرا دست بسته تحویل ترکیه دادند، تمام این ماجرا در همدستی با آمریکا انجام شد^۵. خیانت غیر قابل تصور مقامات یونان (بویژه وزیر امور خارجه، مقامات سفارت یونان در نایروبی و نخست وزیر یونان سمیتز) حقیقت واضحی است که من ضرورتی ندیدم در دفاعیه ام وارد کنم. اگر، این حق من بود که به عنوان یک فرد قانونی از قوه قضائیه اروپا استفاده کنم، چرا این قدرت ها به چنین اقدام سری و نادرست عمل کردند؟ چه معامله ای پشت پرده زد و بند شد؟ سلطه اروپا و آمریکا تاریخ جنگ های وحشتناک استعماری و پیگردهای سیاسی، جنگ های فرقه ای و ملی، طبقاتی و نبردهای ایدئولوژیک است. شاید تجربه من از این تاریخ پر از خونریزی قطره ای از اقیانوس باشد، ولی با این همه بسیار مهم است و نیاز به روشنگری دارد.

نخست باید بگویم که من مخالف انتزاع انسان از هویت اجتماعی اش هستم. داشتن حق "شکایت فرد" که این چنین مصرانه به آن پافشاری می کنند بی معنی است. این نظریه فرد مجزا از هویت اجتماعی به سادگی مغلطه معرفت شناسی رسمی اروپامحوری است، که خودش را طرفدار علم می بیند. از این گذشته، برای همه روشن است که مرا از جانب مردم کردستان محاکمه می کنند، و نه به عنوان فرد عبدالله اوجالان.

این توضیح مختصر حقایق ایده کافی از گستره ادعای مرا تأیید می کند. این واقعیت انکارناپذیری است که تمام قدرت های سیستم در دستگیری، دادگاه و محکومیت من نقش داشتند. مهم نیست که چطور سیستم تمدن مرکزی قدرتمند^۶ به رهبری آمریکا و اتحادیه اروپای سلطه گر با تمام پیچیدگی ها نمی توانند به راحتی مرا از بین ببرند. از این گذشته، خلق کردستان بپا خاستند تا علیه این توطئه گسترده اعتراض کنند. صدای اعتراض مردم بلند شد، صدها نفر شهید شدند و هزاران نفر دستگیر. خلق به درستی رابطه بین محاکمه من و تراژدی غمناک تاریخ خودشان را دریافتند. خلق کرد دانست که رهائی آنها مستلزم پایان دادن به این تراژدیست، از این رو، آنها کنار من ایستادند. اما، وظیفه افتخارآمیز توضیح این معضل به عهده من گذاشته شد.

از اینرو، بدون روشن کردن تمام جوانب ماهیت اجتماعی من واقعیت خلق ما را تشکیل میدهد، خلقی که طی پنج هزار سال گذشته عظیم ترین ستم و استثمار بر آنها روا شده است، من براحته نمی توانم جوهر دادگاهی ام را توصیف کنم. شاخص اساسی برای بیان مبسوط دفاعیه ام در متن حقایقی قرار دارد که در بالا به آن اشاره کردم. اکنون باید چیزی را تکرار کنم که اغلب آنرا گفته ام: لحظاتی وجود دارند که نقش تاریخ در یک فرد تجلی می شود، و فرد تاریخ را می سازد! گرچه چنین نقشی همراه با درد و رنج زیادی است، نمی توان انکار کرد که بخشی از افتخاراش به من تعلق دارد. من می دانم تمام آن برنامه ریزی های

ریاکارانه پشت سرمن، ماحصل این حقیقت است که برخلاف افراد بسیاری من تلاش می‌کنم نقشی فراتر از قربانی سرنوشت را بازی کنم. به این دلیل بود که من شعار «آزادی پیروز خواهد شد» را برای این دادگاه انتخاب کردم. تبدیل تم تکراری سرنوشت در تراژی‌ها به سود آزادی جرئت و شهامت کافی است تا هر دردی را تحمل کرد. در این بازی که من و دوستانم نقش داریم- نمایشنامه با نام حقیقت- این بار شکست سهم سرنوشت خواهد گردید. اکنون باید روشن شده باشد چرا اسم این جلد از دفاعیه ام را جامعه‌شناسی آزادی نامیدم. برداشتن هر قدمی بسوی آزادی تنها می‌تواند تلاشی باشد.

شکی نیست که تمدن مرکزی اتحادیه اروپای سلطه‌گرتتها یک طرف سکه است. مقدمتن این تمدن دستگاه قدرت را نمایندگی می‌کند که برانباشت ارزش اضافی بنیاد شده است. اما، سوی دیگر این سکه بهررو سیمای دموکراتیک آن است. ایده محوری دفاع من از میراث تمدن دموکراتیک گرفته شده است. از محاکمه سقراط تا من، با شور و شوق خودم را وقف میراث تمام مبارزین، منجمله رزمندگان بیشمار خودمان کرده ام، همه آنها برای ایدآل‌ها، اخلاق مردم و کمون‌ها مبارزه کردند. من امیدوارم سهم خودم را، حتی اگر همچون قطره‌ای از اقیانوس باشد به این میراث ادا کنم. این میراث‌های انسانی زیرساخت‌های دفاع من هستند. با این وصف بنیاد راستین تاریخی آنها خرد پنج هزار ساله شرق و یک سنت رفتار دموکراتیک است. بدون این پیش‌زمینه در ذهنم نوشتن تاریخ جهانی بشریت و مهم‌تر از آن ارزیابی زمان حاضر غیرممکن می‌شد. تم اصلی دفاع من این است که گام‌های تاریخ و پیشروی‌های جامعه در سیستم تمدن دموکراتیک بسیار آزادانه است و آن زندگی که بر پایه‌های راستین استوار گردد برای آحاد انسان‌ها شکوفا و زیبا خواهد بود.

شاید بتوانم خواننده را مجاب کنم که کمبودهای مرا در نوشتن به بخشد، من چند کلمه‌ای در باره تکنیک نوشتن ام بگویم. من در سلول انفرادی و در هر زمان تنها یک کتاب، یک مجله و یک روزنامه را اجازه دارم داشته باشم. از اینرو، برایم ممکن نبود از نوشته‌ها یادداشت بردارم و یا منابع نقل قول‌ها را ذکر کنم. لاجرم، برای من شیوه اصلی حفظ نکات مهم بوده است. من هر محدودیت زندان را برده وار تحمل نکردم. و هرچه بیشتر تلاش کردم، مطالب را در ذهنم- انباره دانش همگانی- روشن کنم و نظراتم را به ترتیب تقدم به یاد بسپارم.

بهر حال ضعف بزرگ این شیوه این بود که حافظه بشر خطا پذیر است. از اینکه نتوانستم یادداشت بردارم، برایم محدودیت ایجاد کرد. و وقتی که آماده نوشتن این جلد شدم، ممنوعیت جدیدی اعمال شد: به من اجازه داشتن خودکار را ندادند. بعد از اینکه محدودیت در پایان مجازات سلول انفرادی برطرف شد، من فوراً شروع به نوشتن کردم. شتاب من ضروری بود، برای اینکه تاخیر بواسطه نداشتن خودکار مانع از نوشتن شده بود. ولی، این نیز گفته شود که محرومیت از خودکار موجب شد بیشتر به موضوع نوشتنم غور کنم.

دو جلد بعدی دفاعیه به نوعی به کاربرد عملی کنکرت نظراتم اختصاص خواهند یافت. من در نظر دارم اسامی آنها را *بحران خاورمیانه و راه حل تمدن دموکراتیک و بیانیه انقلاب کردستان بنامم*. این دو جلد که هر فرد با هوشی با قدری مطالعه و تحقیق به راحتی می‌تواند آنها را بنویسد، ولی، بنا بر محدودیت‌هایم زمان بیشتری نیاز دارد. در خاورمیانه پرتلاطم و کردستان قلب پر جوش و خروش اش، بحث در باره زمان حاضر در سایه تحلیل جامعه تاریخی بسیار هیجان‌آوراست، ولی باید با مسئولیت بالائی با آن روبرو شد.

گذشته، حاضر و آینده بهم پیوستند تا نوع نوینی از «گره‌گوردن» را بسازند. معضل حاضر را باید از طریق ضد ضربه الکساندر، اسکندر مقدونی حل کرد (همانند الکساندر، ولی با کمترین نیروی فیزیکی تا اینکه مفهوم مهمترین جنبه تلاش را به سازد) مهمترین و مقدسترین وظیفه ۸.

یادداشت

۱- در حکم سال ۲۰۰۵، دادگاه قضائی حقوق بشر اتحادیه اروپا از دولت ترکیه درخواست کرد به این دلیل که دادرسی اصلی ترکیه اصول دادرسی عادلانه را مراعات نکرده و حکم دادگاه ترکیه بند ۶ کنوانسیون حقوق بشر اروپا را نقض کرده بود، پرونده عبدالله اوچالان را دوباره باز کند. دولت ترکیه با ایجاد یک روش بی سابقه، که عمل منجر به عدم مذاکره مجدد با دادگاه حقوق بشر اروپا گردید، اجرای حکم دادگاه حقوق بشر اروپا را انجام نداد. کل پنج جلد بیانیه تمدن دموکراتیک، دفاعیه من تحت عنوان اوچالان در مقابل ترکیه، درخواست شماره ۴۶۲۲۱/۹۹ به دادگاه تجدید نظر حقوق بشر اتحادیه اروپا شهر ستراسبورگ، ۱۲ می ۲۰۰۵، تقدیم شد.

۲- عبدالله اوچالان، بیانیه ای برای یک تمدن دموکراتیک، جلد اول: عصر خدایان نقابدار و سلاطین ماسکدار (porsgrum, No: New Copmpass Press، پراسگرون، نیو کامپس پرس، ۲۰۱۵)، تجدید چاپ جدید توسط پی ام پرس در سال: ۲۰۲۱، عبدالله اوچالان، بیانیه ای برای یک تمدن دموکراتیک، جلد ۲: سرمایه داری: عصر خدایان نقابدار و سلاطین ماسکدار (پورسگرون: نیو کامپس پرس، ۲۰۱۷)، تجدید چاپ با ویرایش ۲۰۲۰، نگاه کنید به، www.ocalanbooks.com، قابل دسترس از ۱ نوامبر ۲۰۱۹.

۳- نگاه کنید به "CM Documents"، شورای اروپا، ۲۳ مارس ۲۰۰۷ قابل دسترسی در مارس ۲۲ سال ۲۰۱۹، <https://wcd.coe.int/ViewDoc.jsp?id=1110095&Site=CM>

۴- نگاه کنید: "World"، گمانه زنی می شود اوچالان در روسیه پنهان شده است" بی بی سی نیوز، ۳ فوریه ۱۹۹۹، قابل دسترس در ۲۲ مارس ۱۹۹۹:

<http://news.bbc.couk/2/hi/europe/269533.stm>

هواپیماهای جت بلژیک ۵ فوریه ۱۹۹۹ هواپیمای حامل اوچالان را برگرداندند. قابل دسترسی:

<http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/273570.stm>

۵- شاید اشاره به انتونی بلینکن، عضو شورای امنیت ملی آمریکا در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتن، وی در تاریخ ۳۱ ژانویه ۲۰۰۲ در تلویزیون ترکیه تائید کرد، که به دستور بیل کلینتن اوچالان را از سوریه تبعید کردند و بلینکن عملیات را از جانب شورای امنیت ملی آمریکا رهبری کرد.

۶- در جلد های پیشین مولف از واژه تمدن عمده بجای تمدن مرکزی استفاده کرد که توسط دیوید ویلکینسن نام گذاری شده بود.

۷- در حقیقت، جلد پنجم اثر آخری کاملترین نوشته تاکنونی مولف یک سال و نیم بعد از جلد سوم نوشته شد. به این دلیل که مقامات ترکیه از ارسال دستنوشته به دستگاه قضائی حقوق بشر اروپا امتناع کردند. این اثر ۵۷۶ صفحه سه سال بعد از جلد سوم در تابستان ۲۰۱۲ به چاپ رسید.

۸- برابر با تعبیر یک اسطوره، سروشی ندا داد هر کسی که گره پیچید گردون را باز کند فرمانروای آسیا خواهد شد. وقتی الکساندر وارد فریگیا شد، در باز کردن گره ناتوان شد. سپس، دلیل آورد که فرق نمی کند چگونه گره را باز کرد، بعد شمشیرش را در آورد و با یک ضربه دونصف اش کرد.

بخش دوم، مقدمه

ساختار دانش سیستم سرمایه داری جهان هم در بحرانی کلان فرورفته و هم سازه قدرت و تولید و انباشت^۱. مع الوصف، ژرفای ماهیت سازه های دانش سیستم سرمایه داری جهان زمینه را برای بحث آزاد مهیا کرده و فرصتی داده تا گسترده ژرفای بحرانی که دانش در آن فرو رفته است را تفسیر کرد. نقش علم در اجتماع و ساختارهای قدرت در این دوره بسیار مهمتر از هر یک از دوران های تاریخی پیشین بوده است. یک انقلاب تاریخی در دانش و ابزار اطلاعاتی در زندگی اجتماعی پیوسته رخ می دهد. فرایندهای انقلابی، نظیر بحران ها، بویژه نقش جستجوگر حقیقت را بازی می کنند. سلطه گری نه تنها در عرصه های انباشت، تولید و قدرت روی می دهند؛ بلکه ما شاهد کشمکش های سلطه گری داغ در عرصه دانش هستیم. تولید، انباشت و سازه های قدرتی که نتوانند مشروعیت شان را در عرصه دانش تامین کنند بقای دائمی شان تضمین ندارد.

نظام های دانش مثبتگرا، *positivist*، که تا این اواخر حاکمیت مطلق داشتند نه آنچنان ضد متافیزیک بودند و نه ضد مذهب، آن چنان که ادعا کرده اند. بحث و آگاهی زیادی حول این حقیقت فزونی یافته که مثبتگرایان جنبه های قوی متافیزیکی و مذهبی دارند. پیروزی دانش طبیعی به جامعه کلاسیک یونان و دوران روشنگری اروپا نسبت داده می شود، از درون انتقادهای مهمی بر آن وارد شده است^۲. ضعف ترین دیدگاه علوم مثبتگرا مفهوم سازی رشد استمراری و توسعه خطی است، ولی، چنین ساختار و هدف را در جهان سراغ نداریم. از این گذشته، نه جهان کوچکتر از اتم و نه منشاء و توسعه کیهان از معضل نظاره گر و نظاره شده خلاص یافته است، برای اینکه آگاهی انسان بخشی از این فرایند است. غیرممکن است پیش بینی کرد آگاهی انسان می تواند نقشی فراسوی این محدوده ایفا کند. شناخت نامحدود نیاز به اندرتوان، پتانسیل، تعبیر جدید دارد.

جامعه شناسی دستگاه دانش اروپامحور نمی تواند از ادعای شیفته دانش مثبتگرا فراتر رود، چونکه جامعه را به مثابه یک پدیده از پدیده ها در عرصه های فیزیک، شیمی و زیست شناسی مشاهده می کند و بر این سیاق جامعه را با چنین رویکردی توضیح دهند. ولی، با بی پروائی در شئی کردن، *Objectifying*، جامعه انسانی، که ماهیتی متفاوت از پدیده های درج شده در بالا دارد، به روشنفکران عصر روشنگری، *enlightenment*، کمک نکرد، مضاف بر این، حتی به گونه ای به بت واره سازی منجر شد. امروز بحث ها حول دانش به خوبی روشن می کنند که بیانیه های فیلسوفانه گذشته از ایدئولوژی های آلمانی (بر آن شدند که سازه های دانش را در اختیار دولت بگذارند)، دانش اقتصاد سیاسی نظریه پردازان انگلیسی و جامعه شناسی فرانسه ابزاری شدند برای مشروعیت دادن به دستگاه های سرمایه و قدرت انباشت. اینان ساختارهای دانش دولت-ملت ها را مهیا کردند. فلسفه آلمان، اقتصاد سیاسی انگلستان و جامعه شناسی فرانسه مآلن نتوانستند از فراهم شدن زمینه بروز ناسیونالیسم دولت-ملت مانع شوند. باید به صراحت گفت که این جامعه شناسی های اروپامحور رویهم رفته دستگاه های دانش سیستم جهانی سرمایه داری اروپامحور را تشکیل می دهند.

ولی، بیان همه این ها رهگشای معضل نیستند. اکنون به اندازه کافی روشن گردیده که حتی سوسیالیسم- یا جامعه شناسی- کارل مارکس و فردریک انگلس که به مثابه دیدگاه جهانی پدیدار شد، تعبیری است مبتدل از جامعه. علیرغم تمام ادعای مخالفت با سیستم سرمایه داری، آنها نتوانستند خود را از خدمت به سرمایه داری رها سازند، حتی فراتر از این از قید ایدئولوژی لیبرالیسم رها شوند. این کاملاً از روند ها، جنبش ها و سیستم های دولتی سوسیالیسم واقعی، سوسیال دموکراسی، و جنبش های آزادیبخش ملی مشاهده می شوند. علیرغم سنت های شجاعانه مبارزاتی، این روندها و جنبش ها تحت نام طبقات تحت ستم و ملت ها، خودشان را در این وضعیت یافتند، تنگاتنگ به ساختار دانش آنها بستگی داشت. سازه های دانشی را که به آنها تکیه کردند، هم از جنبه مثبت و هم منفی، در کل به راه حل هائی در تناقض با اهدافشان منتهی شد. اگر ردیفی از نقایص و اشتباهات در طرح و ساختارهای آنها وجود نداشت، این ناکامی به آسانی بروز نمی کرد.

تئوری های افراطی نسبیت‌گرایی قطب دیگری از روند هادر خدمت ساختار دانش سیستم سرمایه داری جهانی قرار گرفتند. شاید بواسطه انفرادگرایی بیش از حد عاقبت در خدمت انفرادگرایی سرمایه داری قرار گرفتند تا هر چیز دیگری. این شامل آنارشیست هاهم می شود. اغلب در نقد سرمایه داری دیده ایم این مخالفت شدید تبدیل به گفتمانی با سرمایه گردیده، شیوه بسیار موثری در خدمت سرمایه داری شد. کمبودها و اشتباهات در سازه های دانش و الگوها نقش اساسی در تمام این ها ایفا می کنند.

ادعا می شود دانش های فیزیکی (از جمله شیمی و زیست شناسی) طبیعت فیزیکی را و علوم انسانی

(ادبیات، تاریخ، فلسفه، اقتصاد سیاسی و جامعه شناسی) طبیعت اجتماعی را فرا می گیرد. ولی، رویکرد بهترین است که مفهوم علوم اجتماعی را در بعد بسیط به عنوان تقاطع دو مجموعه از علوم فوق به پذیریم، به این دلیل که تمام علوم باید اجتماعی باشند^۳.

توافق برسریک تعریف همه شمول از علوم اجتماعی معضل راحل نمی کند. آنچه مهمتر می نماید تعیین الگوی پایه ای است. به سخن دیگر، چه واحدی مبنای تکامل اجتماعی را شکل می دهد؟ اینکه بگوئیم درکل واحد بنیادی طبیعت اجتماعی است معنای چندان برای دانش های اجتماعی نخواهد داشت. اثبات اینکه کدام یک از شمار زیادی از روابط اجتماعی اهمیت حیاتی دارند نخستین گام برای ایجاد نگرش تئوریک با معناست. انتخاب واحد اجتماعی تا آن حدی بامعنی خواهد بود که بتواند کل وضعیت را توضیح دهد.

الگوهای چندی در رابطه با عرصه اجتماعی مطرح شده اند. از همه مشهورتر واحد دولت بوده است، در درجه نخست بویژه دولت-ملت بر پایه چشم انداز بورژوازی و طبقه متوسط مشهورترین الگو را ساخته است. در چهارچوب این مدل، تاریخ و جامعه بر متن به ساز و تخریب کن بررسی شده و دولت با مشکل تجزیه رویرومی شود. این گرایش یکی از سطحی ترین مدل ها برای نائل شدن به واقعیت جامعه تاریخی است، و نتوانسته نقشی فراتر از رویکرد آموزش رسمی دولتی فراتر رود. هدف واقعی این گرایش، پردازش چنان ایدئولوژی است که وجود دولت را مشروعیت دهد. بجای روشنگری، این الگو در خدمت پنهان کردن مسائل پیچیده تاریخ و اجتماع است. این الگو بنابراین بی ارزش ترین گرایش برای جامعه شناسی است.

دیدگاه مارکسیستی طبقه و اقتصاد را به عنوان واحد بنیادی انتخاب کرد و امیدوار بود مدل های بدیل را در تخالف بانگرش مبتنی بر واحد "دولت" فرموله کند. با این رویکرد طبقه کارگر و اقتصاد سرمایه داری به مثابه مدل بنیادی برای بررسی جامعه انتخاب شد تا تاریخ و جامعه را بر حسب ساختارهای اقتصادی و طبقاتی و اهمیت آنها توضیح دهد. اما، این نگرش موجد چندین کاستی مهم گردید. این حقیقت که این دیدگاه دولت و دیگر ساختارهای روبنائی را معلول تولید و انعکاس ساده زیرساخت ها مشاهده کرد به تقلیل گرائی معروف به اقتصادگرایی، اکونومیستی، سقوط کرد. تقلیل گرائی اقتصادی همانند تقلیل گرائی دولت، نمی تواند بر کاستی های پنهانی واقعیت جامعه تاریخی و روابط بسیار پیچیده آن فائق آید. بویژه، کمبودهای این مدل در تحلیل قدرت و دولت منجر به این شد که طبقات کارگر و مردم تحت ستم، که مارکسیسم ادعایکرد از جانب آنها کنش می کند به اندازه کافی به دستگاه های سیاسی و ایدئولوژیکی دسترسی نداشته باشند. مبارزه محدود اقتصادی و توطئه فرصت طلبانه دولت، این ایده که دولت و قدرت را می توان نابود کرد و سپس آنرا بازسازی نمود، به همان خوبی به سرمایه داری خدمت کرد که ایدئولوژی اش به لیبرالیسم، حقایق چین و روسیه عاقبت این نگرش را کاملن روشن کردند.

ما همچنین با چشم انداز هائی برخورد می کنیم که در تعبیر تاریخ و جامعه چیزی فراتر از قدرت حاکمه و سلطه نمی بینند. این گونه از نگرش بهمان درجه معیوب است که دولت را به عنوان یک مدل انتخاب می کند. گرچه، قدرت یک واحد جامع برای تحقیق فراهم می کند، ولی، حتی این رویکرد هم به تنهائی در توضیح ماهیت جامعه ناتوان است. این عرصه بی اندازه مهم برای بررسی و تحقیق قدرت اجتماعی می تواند برای درک تاریخ و جامعه کمک کند. ولی، تنزل موضوع به قدرت گرفتار همان کوتاهی هائی خواهد شد که گونه های تقلیل گرائی دیگر.

ما همچنین اغلب با نگرشی روبرو می شویم که جامعه را به عنوان رویدادهای روابط منفرد تهی از قانون بررسی می کند. این رویکرد نسبیتگرایی بیش از حد رامی توان تقریبین مدل توصیفی ادبی نامید، که ما را در پیچ و خم پرسش های اجتماعی گم می کند. کاربرد مدل های نگرش جهان شمول شاید بیش از حد رویکرد قطب مخالف نگرش بالا باشد، ولی اساسن همان نقش را ایفا می کند. هر دو چشم انداز تلاش دارند جامعه را در حالت ساده فیزیکی با یک یا دو قانون تعریف کند. محتملان این رویکردی است که دید ما را مه آلود کرده و بصیرت ما را نسبت به غنای گوناگونی جامعه کور می کند. جا دارد درک مثبتگرایی از جامعه را به عنوان مبتذل ترین الگو یاد کرد که نظریه نسبیتگرایی و جهان شمول بیش از حد را نیرشامل می شود.

لیبرالیسم، ایدئولوژی رسمی بورژوازی خودش را به عنوان آمیخته ای از جنبه های التقاطی تمام این الگوها مشاهده می کند، که به عنوان یک سیستم با ادعای بهم آوردن بهترین جنبه های هر یک از الگوهای دیگر معرفی می کند. ولی، آنچه عملن به کار می گیرد، این است که ناقص ترین جنبه های هر کدام از مدل ها را باهم ترکیب و با وارد کردن چند حقیقت درسیستم جامعه را با خطرناک ترین شکل التقاط گیری درمدلی عرضه کند. این چشم اندازی است که اذهان جمعی جامعه را استعمار و اشغال کرده و از این راه سلطه ایدئولوژی اش را انسجام می بخشد

من مجبور شدم اولین دفاع اصلی از دستنوشته هایم را تحت نام ”ریشه های تمدن“ همانگونه که بود، بدون غوربیشتری برای بسط اش به یک الگو ارائه دهم. ۴. این دفاعیه با شتاب تهیه شد. آرزوی من برای الگویی نبود، من به سادگی درک خودم از حقیقت اجتماعی را روی کاغذ آوردم. سپس، من فرصت یافتم مدل های ماری بوکچین، Murray Bookchin، امانوئل ولرشتاین، Immanuel، فرناند برودل، Fernand Braudel، و جامعه شناسان مهم دیگر را تحقیق کنم. از این گذشته، من همچنین درک پایه ای از فریدریش نیچه، Friedrich Nietzsche، میشل فوکو، Michel Foucault، و فلاسفه دیگر کسب کردم. از همه مهمتر، اندره گوندرفرانک، Andre Gunder Frank، بود که نظرات بسیاری از متفکران را در اثر مهم اش، سیستم جهانی: **پانصد سال یا پنج هزار سال** تالیف و منتشر کرده بود. ۵. من با این کتاب از متفکری آشنا شدم که پیشتر نمی شناختم و بهترین اثری است که نظرات مرا بیان می کند. این حقیقت که درسال های اخیر چندین متفکر تحقیقات مشابه را انجام داده اند، باعث شد که من درباره مدل خودم بیشتر تامل کنم.

در حقیقت، ثقل دفاعیه من تاکنون رگه های روشنی از تحلیل های امانوئل ولرشتاین از سیستم جهانی سرمایه داری و تاریخ یک پارچه زمان را منعکس می کنند. این آثار به تلاش طولانی من کمک کردند تا از یک طرز تلقی مشابه استفاده کرده و شکست سوسیالیسم واقعی را توضیح دهم. از این گذشته، نه تنها من مشکلی در درک فریدریک نیچه و میشل فوکو از تعبیر مدرنیته و قدرت نداشتیم، بلکه، آنها را خیلی نزدیک به تعبیر خودم یافتیم. لازم است از نوشته گوردن چایلد، Gordon Childe، **در تاریخ چه رخ ۶ داد**، برپایه تحقیقات باستان شناسی در بین النهرین یاد کرد که افق دیدم را گسترش داد. من هم چنین شماری آثار فلسفی دیگر را همچون گزارش مطالعه کردم، ولی هیچکدام ”مدل واحد“ مطلوب مرا تامین نکردند. تصمیم من برای ارائه یک متد پیشرفته تحلیل به عنوان یک الگو در این دفاعیه اصلی من بدفهمی نشود. مشکل واقعی من انتخاب یک واحد تحلیل تاریخی و اجتماعی است که کل نگر و نهائی باشد. تمام مدل های موجودی که به ایجاز یاد کردم بعضی عناصر صحیح و بعضی نواقص داشتند و بخاطر اشتباهاتشان انتخاب نکردم. من توانستم کمبود های مشترک آنها را تمیز دهم. حتی اثر «اندره گوندرفرانک» تحت نام «سیستم جهانی» الگویی را مطرح می کند که بسیار به من نزدیک بود، ولی، این مدل هم کمبود مهمی داشت برای من روشن بود جامعه سومر که آگاهی ما از سیستم جهانی برپایه آن قرار دارد، اولین جامعه ایست که در آنجا سرمایه انباشت شد. من این دیدگاه را درمد نظر دارم که این سیستم جهانی، تمدن اصلی از سومر تا زمان حاضر انباشت را معرفی میکند، قدر مسلم باید بسیار دقیق باشد. من همچنین با این نظر موافقم که انباشت دارای استمرار تاریخی سلطه، رقابت، مرکز و پیرامونی، Centre and periphery، و عروج و نزول داشته است. کاملن روشن است که سه ستون این انباشت اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی با ابعاد

اخلاقی است. بنابراین، در این معناست که تمرکز بر شیوه های انباشت مهمتر هستند تا شیوه تولید و گذار از یک سلطه گری به سلطه گری دیگر، نتایج با اهمیت تری نسبت به شیوه تولید بدست می دهند. «فرنک» حق داشت والرشتاین را بواسطه معرفی کردن سرمایه داری به مثابه تنها سیستم سراسر جهانی، اورا در تحلیل اش از سرمایه داری اروپامحور نقد کند.

این ادعا مبالغه است که تمدن اروپا استثنائی است. حتی به عنوان مهمترین تمدن، می توان آنرا یک تمدن حاشیه ای تلقی نمود. از این گذشته، تحلیل فرنک از اشکال اجتماعی پایه، از جمله جامعه برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم به عنوان واقعیت ایدئولوژیک نگرشی نزدیک به حقیقت بود. فرنک همچنین اشاره کرد که این مفاهیم بر حقیقت سرپوش گذاشتند و نه آنرا روشن کنند. این مشاهده ایست که اهمیت آن را نباید کم گرفت و قطع سزاوار توجه دارد. کنکاش برای وحدت در تنوع می تواند به راه حل کمک کند، ولی، به تنهایی ناکافی است. از این گذشته، فرنک به روشنی سهم غنی تری به تحلیل جامعه تاریخی ادا کرد. من تحلیل اورا به عنوان تحلیل سیستم با جزئی اشتباه پسند یک زندگی کمونی بهتر و زیبا مشاهده می کنم. بهرو، نقص فرنک این است که با ارائه مدل اش در شکل یک مدار بسته، شاید خروج از آن ممکن نگردد. در پایان، فرنک با رویکرد قدرت سلطه گر به عنوان سرنوشت، راه حلی دیالکتیک برای خروج از آن نشان نمی دهد.

تصمیم امانوئل والرشتاین با گذاشتن پایه تحلیل اش بر سیستم جهانی سرمایه داری در یک دوره پانصد ساله مکفی نیست؛ به نظر من بجای آن پنج هزار سال محتملن مفید تر باشد. در کتاب اش سیستم جهانی ما رگه هایی از این را در آثار بسیاری از متفکران مشاهده می کنیم. ولی، امتیاز مهم تفکر والرشتاین این است که تحلیل بهتری برای برون رفت از سیستم جهانی ارائه داده است، سهم مهم این تحلیل.

تحلیل «فرناند برودل» و همینطور درک کل نگر او از جامعه در شکل و اثره های کل نگر ۷ سهم مهمی به بسط افق دید عرضه می کند. اینکه وی سرمایه داری را به مثابه ضد بازار می بیند و تاکید می کند که قدرت های انحصاری و اقتصادی خصوصیات مشابه انباشت را دارند، بویژه مهم می نمایند. ۸. یکی از جمله های مطلوب من از او این است: همیشه قدرت سرمایه را مخفی می کند. ۹. جمله مهم دیگر برای آنهایی که معنی اش را درک می کنند: قدرت می تواند درست مانند سرمایه انباشت شود. ۱۰. امانوئل والرشتاین و فرناند برودل هر دو شکست انقلابات سوسیالیستی را بخشن بواسطه نبود توانائی در گذار از مدرنیته سرمایه داری دیدند، مشاهده ای بی اندازه مهم و آموزنده. اما، ضروری است به تقلیلگرائی اقتصادی ایندو متفکر اشاره کرد، موضوعی که خود آنها درباره اش سخن گفته بودند.

باید یک بار دیگر اشاره کنم که درک من از علوم اجتماعی تاحدی تحت تاثیر متفکرین کلیدی شد که در بالا یاد کردم، همچنین خودم را با نظرات متفکران دیگر سهیم می بینم، در اینجا از آنها سخن نگفتم. من در این کتاب ژرفتر رفته و موضوعاتی را سیستم سازی می کنم که پیشتر در دفاعیه عمده فراسوی دولت، قدرت و خشونت آنها را بحث کردم ۱۱. باور پایه ای من این است که معرفت شناختی های موجود قادر نیستند از ادغام شدن در درون دستگاه قدرت، حتی علیرغم اراده شان، پرهیز کنند. شکی نیست کارل مارکس متفکری که نگرش علمی والائی را اتخاذ کرد و چهره واقعی سرمایه داری را نشان داد. ولی، این سهم مهم او به اندازه کافی برش اش از مدرنیته سرمایه داری را تضمین نکرد. مارکس به ساختارهای دانشی اتکا کرد و خود زندگی اش به هزاران راه به این مدرنیته گره خورد. من مارکس را به هیچ چیزی متهم نمی کنم. من تنها تلاش دارم واقعیت اش را درک کنم. موضوعات مشابهی را می توان درباره لنین و مائونیز گفت. سیستمی را که آنها همراه با مقولات زیادی تصور کردند (شامل ساختارهای دانش و چشم انداز هایشان در زندگی مدرن)، به مدرنیته سرمایه داری وابسته شدند. برای مثال، آنها فکر کردند قادرند پدیده های مهم نظیر صنعتگرائی و دولت ملت را با وارد کردن محتوای سوسیالیستی تسخیر کنند. ولی، این جنبه های پایه ای مدرنیته در شکل و محتوایه سوی انباشت سرمایه گرایش دارند. آنهایی که این مقولات را اساس خود معمول کنند، مآلن به سرمایه داری ختم می شود، حتی اگر آنها مخالف سرمایه داری باشند. در تمام این شئون، من نقد خود از سوسیالیسم واقعی را کاملن

روشن کردم. معهذ، انتقاد کافی نیست. چه راه حلی باید عرضه کرد. این سؤال مهمی است. همچنین، این سؤالی است که من پیوسته به آن تمرکز کرده ام.

من بدیل تمدن دموکراتیک را عرضه می‌کنم، ظاهر آن یک اسم ساده که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد تا نام مناسبتری به عنوان یک الگو برای رویکرد نظاممند ضروری انتخاب کرد تا به این سؤالات ضروری پاسخ دهد. در درجه نخست، این انتخاب بدیلی به سیستم تمدن مرکزی جهان ارائه می‌دهد. تمدن دموکراتیک نه تنها یک اتوپی برای حال و آینده عرضه می‌کند، بلکه این الگو ضروری و توضیح‌گر برای یک تعبیر کنکرت از جامعه تاریخی است.

مقاومت و آلترناتیو علیه انباشت سرمایه و ابزار قدرتش هرکجا و هرزمان پدیدار شد از ضرورت طبیعت اجتماعی بوده است. در هیچ دوره زمانی جوامع نه بدون آلترناتیو و یا فاقد مقاومت علیه انباشت سرمایه و ابزار قدرت بودند. دلیل اینکه آنها عموماً شکست خوردند باید نه در عدم وجود مقاومت و بدیل‌ها بلکه باید سراغ جای دیگر گرفت.

اگر ما ترهات سرمایه و انباشت قدرت را نفهمیم، در آن صورت درک مفهوم تمدن دموکراتیک مشکل خواهد شد. ساختارهای دانش همیشه بین دو نوع از اشتباه نوسان کرده است: یا آنها کاملن به سازه‌های دانش و قدرت جذب شدند و یا نتوانستند از یک شاخه فرقه‌ای کوئولو اجتناب کنند، به این دلیل که آنها نتوانستند مستقلن آلترناتیوهای سیاسی، علمی و مواضع اخلاقی را انتخاب کنند. شک نیست، ما باید همیشه نقش خشونت و قدرت‌گیری سرمایه را به یاد داشته باشیم. اگر ما نتوانیم این دو دیدمهم دستگاه‌های دانش بالا را محکوم کنیم، از رویت بدیل تمدن دموکراتیک ناتوان خواهیم شد. آنچه ما در جستجوی هشتمین نه پرسش وجود تمدن دموکراتیک، بلکه ساختارهای علم و قدرت و فرقه‌گرایی منحرف هیچ کدامشان قادر نیستند آنرا مشاهده کنند. این واقعیات را نه صرفن در کاستی‌ها و اشتباهات در تعبیر جامعه تاریخی توضیح داد، بلکه تنها از طریق انقلاب در علوم اجتماعی متحول کرد.

ساختارهای قدرت و دولت بر بنیاد پنج هزار سال انباشت سرمایه از تجارب روزانه دانستند که بدون سازمان دادن سازه‌های دانش و ایدئولوژی در مقیاس وسیع نمی‌توانند رژیم‌هایشان را حفظ کنند. ما باید درک کنیم که دانش‌های اجتماعی نمی‌توانند رژیم‌های حقیقت‌بامعنی باشند مگر اینکه بفهمیم دستگاه‌های قدرت مسلط دو جز دیگر از اجزای سه‌گانه، یعنی تولید ارزش اضافی و ابزارهای مشروعیت را پیوسته انباشت می‌کنند. دانش‌های اجتماعی را نمی‌توان انقلابی کرد مگر اینکه ما دستگاه‌های اسطوره‌ای، مذهب، فلسفه و دانش مثبت‌گرایی را که همه تنگاتنگ با تاریخ سرمایه و انباشت قدرت تنیده شده‌اند، بشناسیم و اینکه آنها پیوسته همدیگر را تقویت کرده تا منافع مشترک‌شان را پاسداری کنند.

نتیجه مهم دیگری که از مفهوم تمدن مدرنیته می‌توان دریافت این است که یک بنیاد بسیط برای انقلاب در علوم اجتماعی تأمین کرد. تزیایه‌ای من این است که تمام ”وحشی‌ها“، قبایل گله‌دار، عشایر، کمون‌ها و شاخه‌های رافضی، بدعت‌گرا، جادوگران زن، بیکاران و مردمان فقیر تاریخ همیشه فاقد الگو و جنبش‌های بامعنی بودند، بیان این ادعاست که سرنوشت آنها جز این نبوده است که به نفع آنهایی که سرمایه و دانش را انباشت می‌کنند، با کمک اسطوره، مذهب و دستگاه‌های فلسفی و علمی، دستگاه‌های انباشت دانش را تولید کنند. تاریخ تنها از سلطه سرمایه و قدرت تشکیل نگردیده است. در عین حال، مکانیسم‌های علم (اسطوره‌ای، مذهبی، فلسفی و علمی) و نفوذ آنها همیشه در هم تنیده و در وحدت پیوسته منافع سلطه سرمایه و قدرت بوده‌اند. دلیل اصلی برای شکست بسیاری از ساختارهای دانش‌های اجتماعی مخالفین برجسته، بویژه دانش‌های اجتماعی مارکسیستی، این بوده است که دانش اجتماعی را بر پایه انقلاب علوم اجتماعی گذاشتند که ریشه در تاریخ سرمایه‌داری و انباشت قدرت داشت، و به نتیجه از ساختن یک سیستم تمدن آلترناتیو ناتوان شدند. تردید نیست که جنبه‌هایی که ما در اینجا به آنها پرداختیم وسیع‌نقدشده بودند، گام بعدی ادغام این انتقادات به یک تعبیر واحد فراگیر از کل تاریخ را اتخاذ کرد. درک از سیستم جهانی را نمی‌توان ساخت، و بدین قیاس تعبیر در باره کل تاریخ هرگز فراتر از تلاش‌های پراکنده پیش نرفته است.

نکته سوم درباره سیستم تمدن دموکراتیک این است که از بدو انقلاب کشاورزی قدرت ضروری برای ایجاد شهروان عناصر صنعتی، بدون اجازه دادن زیادی به سرمایه و قدرت فراهم شد و دولت برپایه عروج طبقات متوسط که نقش سلول های سرطانی را در درون جامعه ای ایفا می کردند، کنترل را بدست گرفتند. از این روبلی برای شهروان صنعتی، ولی نه به سلول های سرطانی ۱۲. اگر ما به قدرت کلان صنعتی شهرو شبکه های ارتباطات امروز نگاه کنیم و در این محتوا تخریب هولناک محیط زیست، موقعیت اجتماعی زنان یا سطوح آلام و بیکاری را مشاهده کنیم، مفهوم رشد سرطانی در درون سازه های اجتماعی کاملن مشهود می شود. امروز دانشمندان برجسته منجمه امانوئل والرشتاین در بین دیگران همراه با بربرهای مهاجم (ما بعد مفهوم "توحش"، یا "بربریت" را بانگاه جدید بحث خواهیم کرد. در متن)، اعضای رافضی شاخه های مذهبی، دهقانان شورشی، اتوپیست ها، آنارشویست ها و آخری ولی نه کم اهمیت فمینیست ها و جنبش های محیط زیست پر جوش و خروش اندرتوان به یک معنای کل نگری رسیده و علیه تهدید این رشد سرطانی در درون بافت جامعه مبارزه می کنند. هیچ جامعه ای نمی تواند انباشت شهرهای امروز، طبقه متوسط، سرمایه، دولت و سیستم های ارتباطات را برای زمان درازی تحمل کند. حتی اگر جامعه در قفس آهنی قرص محبوس گردد و نتواند خودش را آزاد کند، روزانه صدای آژیرهای خطر محیط زیست به روشنی نشان می دهد که به علت سیستم تمدن مرکزی موجود تهدید به مرحله بحران و آشوب رسیده است. بدین ترتیب، ما فکری کنیم برورنفت از این اوضاع آشفته به رویکردی نیاز دار که در ژرفای منابع جامعه تاریخی و تحلیل وضعیت حاضر موجود است. بنابراین، ما بر این باوریم که آینده از راه یک سیستم جهانی تمدن دموکراتیک مرکزی می تواند نجات یابد.

در این دفاعیه، من روی ابعاد گوناگون تر اصلی ام تمرکز می کنم. من تلاش می کنم تاریخ را با فهمیدن ابعاد همگانی اش درک کنم، برای اینکه، اساسن تواریخ محلی بدون تاریخ همگانی بی معنی است. من به این اصل ارج می گذارم. بدون شک، حتی جوامع مهجور را از طریق چراغ تاریخ همگانی روشن کرد. از این گذشته، من این رویکرد را اصل مهمی مشاهده می کنم که حاضر تاریخ است و تاریخ اکنون بهرو، من باید این را به دو اصل مهم تاریخ اضافه کنم، در سطح محلی، حال تنها تاریخ را مانند بازی نقش دوباره عرف تکرار نمی بلکه حال نقش مهم اش را در انباشت تاریخ بازی کرده و جنبه ها و تمایز خودش را به تاریخ می افزاید. تاریخ فقط تکرار نیست، بلکه در حالیکه تکرار می کند کنش های هر مکان و زمان را نیز انباشت می کند. بروشنی دیدگاه مرا نمی توان به عنوان تکرار خشک و یا رافضی رادیکال تعبیر کرد. هر ناظر منصفانه ای می فهمد که بسط و توسعه نیازمند گوناگونی است، کیهان مجری اصلی از طریق تنوع تغییر می کند. وقتیکه یکی دوتا می شود این تنها افزایش کمی نیست، بلکه در همان آن، همیشه دو متفاوت تر از یک و کیفیتی جدید است.

در پی پیش گفتار و مقدمه، من در بخش بعدی روی مسائل روش شناختی تمرکز خواهد کرد. من به تفرقه بی حد درونی تاکید خواهم کرد که منجر به بحران در علوم شد که به بحران عمومی سیستم پیوست. من در نیاز به کل نگری علوم بحث خواهم کرد. من موضوع روش شناختی دیگری از طبیعت های متفاوت، بویژه تنوع طبیعت اجتماعی را برجسته خواهم کرد. من توضیح خواهم داد چرا برگشت به طبیعت (طبیعت اول) نیاز به نگرش رادیکال دارد و در این رابطه به مسئله زنان برخورد خواهم کرد. تفکیک عامل و شیئی، ساجکت اوبجک، را بادقت بررسی خواهم کرد و مشکلات این جدا سازی و همینطور راه حل های ممکن بحث خواهد شد. موضوع عام شیئی و رابطه شان با سیستم انباشت سرمایه شرح داده شد و نیاز به فرارفتن را تاکید خواهم کرد. این مهم است که نسبت به رویکردهای جدید، حتی به روش شناخت های دوگانه نگری نظیر همگانی گری و نسبییت گرائی، حلزونی و خطی، جهانی و محلی با چشم باز نگر نیست. از این گذشته، باز تعبیر روش دیالکتیکی ضروری است. وضوح در مفاهیم روش شناختی ارائه موضوعات دیگر را تسهیل می کند. به این دلیل است که برخورد به روش شناختی در بخش جداگانه ای به نظرم در این جلد ضروری آمد.

«بخش چهارم تحت نام پرسش آزادی». سیستم تمدن دموکراتیک پیوند تنگاتنگ با آزادی دارد، این مهم است که روشن کنیم منظور ما از آزادی چیست. ماهیت سلطه‌گری سیستم تمدن مرکزی به این معناست که خصائل آزادی خواهی تمدن دموکراتیک باید در صدر اندیشه ما باشد. در این بخش، پیوند بین کیفیت و آزادی تحلیل خواهد شد. از همه مهمتر، مفهوم کیفیت، یک مفهوم حقیقی، بر پایه احترام به گوناگونی تفسیر خواهد شد. مفاهیم آزادی و کیفیت که بر حسب ارتباط آنها با سیستم‌ها تحلیل نگردند خلل مهمی در درون دانش‌های اجتماعی ایجاد می‌کنند. بدین ترتیب، تعبیر مجدد این مفاهیم در سایه تراصلی ما قابل درک خواهند شد.

بخش پنجم نقد منطق انسان را بررسی می‌کند، در این فصل تعریف منطق اجتماع، فرایند آن بر حسب نظری، عملی و تحلیلی و ابعاد عاطفی آن را توضیح می‌دهد. استفاده منطق از سوی سیستم‌های جهانی عاقبت‌اش چه خواهد شد. آیا محدودیتی برای منطق به عنوان ابزاری هم مشکل‌ساز و هم حل‌معضلات وجود دارد؟ چگونه ما می‌توانیم کار آمانوئل کانت را روزآمد کنیم؟ چنین پرسش‌هایی موجب تهییج ذهنی شده و نشان می‌دهد که استفاده از منطق همچون ابزاری برای حل مسئله‌ای می‌تواند مشکل‌ساز باشد.

در بخش ششم، ظهور و رشد مشکل جامعه بررسی می‌شود. ما منشأ اصلی مشکل یعنی سیستم تمدن مرکزی را در دوره‌های تاریخی متفاوت ارزیابی می‌کنیم. از این گذشته، پیامدهای مشکلات اجتماعی به ماهیت سیستم گره خورده، یا اینگونه بگوئیم دستگاه‌های انباشت سرمایه و قدرت خودشان منشأ معضلتند.

در بخش هفتم، ما سیستم تمدن دموکراتیک را به عنوان دستگامی برای حل مشکلات پیشنهاد می‌کنیم. امید چه معنایی را می‌توان با تجدید بررسی تاریخ به مثابه تاریخ اجتماعی دریافت کرد. در جواب، ما به پیوند یک پارچه بین جامعه دموکراتیک و تاریخ تاکید می‌کنیم.

در بخش هشتم، ادامه بخش هفتم ما تمدن دموکراتیک را به عنوان بدیل تمدن سرمایه‌داری تعریف می‌کنیم. ما بحث خواهیم کرد چرا مفاهیم متفاوت از مدرنیته در سایه درس‌های مهم ضروری و ممکن است. باین محتوا، دلایل شکست انقلابات معاصر را بازبینی می‌کنیم.

در بخش نهم و دهم، ما استمرار بحران سرمایه‌داری را تحلیل کرده و راه ممکن برای خروج از آنرا پی‌جویی خواهیم کرد. به مثابه مدرنیته سرمایه‌داری، موقعیت سیستم تمدن جهان کنونی فرومیریزد، وظائف بازسازی کدامند. ما چگونه می‌توانیم تمدن دموکراتیک را بسازیم. شکی نیست این سئوالات مهم با خود جوابهایش را عرضه می‌کنند.

بخش یازدهم، چه رویکردهایی از زوایای مختلف به نتیجه مفروض خواهد رسید و توصیه‌نهایی در کلیت این درک را ارائه خواهد داد. تاریخ نه خط جبری و نه خودجوش هدف‌موردانتظار را دنبال می‌کند. جامعه بشری قادر است یک زندگی زیباباسازد. خود جامعه چشمه راه حل‌های فراوانی است. ولی، این تنها آن زمان عملی است که فکر کنیم چگونه می‌توانیم خودمان را از تمام امراض کشنده حفظ کرده و با اشراف بردنیای خودمان بهشتی ممکن را ساخت و زندگی زیبایی را انتخاب کرد!

یادداشت

- ۱- مولف اغلب واژه سیستم جهانی فرنک و گیل را به سیستم جهانی والرشتاین ترجیح می دهد. والرشتاین فرض اش بر این است که چندین جهان سیستم وجود دارد که هر کدام دنیای خودش را تشکیل می دهد. والرشتاین استدلال می کند که جهان-سیستم من سیستمی در جهان ویا از جهان. این سیستمی است که جهانی است. از اینرو، خط تیره به این معناست که جهان صفت سیستم نیست. بلکه دواژه باهم یک مفهوم واحدی را تداعی می کنند. در فرنک و گیل جهان سیستم، جهان صفت سیستم محسوب می شود؛ یعنی جهان سیستم طی زمان کل جهان را فرامی گیرد.
- ۲- برای نمونه، ورنر هایسینگ فیزیکدان تئوریک آلمانی و برنده جایزه نوبل در کوانتوم مکانیک خودش را از نظریه مثبتگرایی اباکرد.
- ۳- در اینجا مولف به امانوئل والرشتاین اشاره دارد.
- ۴- عبدالله اوجالان، نوشته های زندان: ریشه های تمدن.
- ۵- اندره گوندروبری گیلز: جهان سیستمی: پانصد سال یا پنج هزار سال.
- ۶- گوردن چاپلید، در تاریخ چه گذشت.
- ۷- عبدالله اوجالان دوران تاریخ را به سه مرحله کوتاه، متوسط و طولانی تقسیم کرده و از فرموله کردن واژه های تاریخی برای غوردرا آنها استفاده می کند.
- ۸- فرناند برودل مبسوط خصومت سرمایه داری با بازار را در تمدن و سرمایه داری دوران قرن پانزدهم تا هیجدهم را بحث کرده است.
- ۹- فاکت اصلی: امپریالیسم و کلونیالیسم به قدمت دنیاست و هر شکل سلطه با زور سرمایه داری را پنهان می کند. اغلب من اینرا برای متقاعد کردن خواننده و خودم بارها تکرار کرده ام. فرناند برودل، تمدن و سرمایه داری جلد سوم.
- ۱۰- فاکت اصلی: قدرت پول انباشت شده است.
- ۱۱- عبدالله اوجالان، فراسوی دولت، قدرت و خشونت.
- ۱۲- اخیرن، یک سکونت بزرگ دوره نوسنگی نظیر چاتالویک یا دهکده های کلان کشف شدند. این دهکده ها به شیوه برابری سازمان یافته و بزرگتر از شهرهای اصلی سومر ساختاری سلسله مراتبی داشتند.